

**نظم شریف**

گر شوی عجلت به معنوی  
 هر چه کن از جزیره شتوی  
 هر چه کن خند آنکه اندر نفس  
 شتوی را معنوی دانند که  
 در میان طایفه علم آید  
 در این راه و در هر چه چنان  
 از الامام و طایفه ای  
 اصلی خود مخلصند  
 بشنوا ز نه چون چکان  
 و ز جدا اینها شکایت میکنند  
 گزیندگان ما میسرده اند  
 و ز غیر مردن نایب اند  
 سینه خود را سر هر چه خوار  
 تا بگویم شرک در دشتیان  
 هر که است که در زمانه اول  
 باز جود و زور کار اول  
 من هر چه هستی تالان شدم  
 جفت بد جلاله خوش است  
 هر که است از طنم خود شرم  
 از دوان آن بخت است  
 شرم از زمانه من دور نیست  
 یک چشم کوس را ز غم  
 تن ز جان جان ترک نشود  
 یک سینه در میان است  
 از شرم است بگفتنی بیاید  
 هر که این آتش نوار است  
 در شرم است که ندانی فشار  
 در شرم است که ندانی فشار  
 هر که این آتش نوار است

فی حریف هر که از ارباب برید  
 بیرونش بیرون مای درید  
 بجزئی ز مرغی تریا که دید  
 بجزئی و مسازشت که دید  
 فی حدیث راه هر خون میکند  
 قصصا عشق محزون میکند  
 مجرم این دوست هر چه است  
 مرزبان است هر چه است  
 در غم ما در ما بکاهند  
 روز ما روز ما همراهند  
 روز ما گرفت کور و شب  
 تو جان ای کلمه چون بگفت  
 هر که بیرون است روز است  
 در نیاید حال چه میخام  
 بگفتن نامه باید و سلام  
**در بیان بدو که است**  
 ای دروغا که ترا کجا ببری  
 تا ز خانم شرم دل ببرد  
 کین سینه را بستان جان  
 بی سنده خوش می کرد و  
 میستقیم چون نشسته بود  
 و اعطای مرده بود که نشسته  
 بستن چون تازه آید  
 صد زبان کرد و کفایت کند  
 چون در این می دراز کند  
 بگفت اینک سینه را کوی  
 چون کما خرم در این روز  
 بیرونش بیرون مای درید  
 بیرونش بیرون مای درید

نحرف